



کالبدشکافی میکانه پرستی

در روزگاری که به این راحتی می‌شود تاریخ یک ملت را دگرگون و همه چیز را وارونه

جلوه داد، **دشوارترین کار وفاداری به میهن و انسان باقی ماندن است.** در روزگاری که

کیش شخصیت بیداد می‌کند و میزان سنجش "بزرگ‌منشی" به انسان بودن نیست، در نتیجه میزان شیادی و بهره‌کشی از انسانها نشانه‌ی "بزرگ‌منشی" می‌شود. به گفته‌ای دیگر هر اندازه که اندیشه‌های پلید در یک جامعه‌ی فاسد بیشتر رشد کند، توان گردانندگان آن جامعه نیز برای خود بزرگ آفرینی و استوره سازی افزون می‌گردد.

چو دزدی با چراغ آید، کزیده تر برد کالا.

اکثر مردمان همبودگاه (جامعه‌ی) ایران در سال ۵۷ آدم‌های "خرافات‌ی"، "کم استعداد"، "کم تجربه و ناشی" و "آلوده به ویروس مذهب" بودند که دم به تله‌ی این دزدان با چراغ دادند، دزدانیکه بسیار کارکشته و دوره‌دیده بودند و بخوبی میدانستند که نمایشنامه‌ی دیکته شده توسط اربابان استمار و مزدوران حوزه‌ی علمیه‌ی لندن را چگونه پهنه سازی و به اجرا بگذارند، آنها راه پنهان شدن پشت نام مذهب و الله را آموخته و میدانستند که چه گونه باید خلق الله را به دنبال خود بکشانند.



خلق را تقلیدشان برباد داد.

از آنجاییکه انسان موجودی پوینده و کنجاو است، شایسته‌ی او نیست که الگوسازی و دنباله‌روی را بدون اندیشه و خرد پیشه کند، اما اگر از روی نا آگاهی در شبکه‌ی شیادان جامعه گرفتار آید، ناخودآگاه در دام گرگهای گرسنه می‌افتد.

چنین مردمانی هرگز نمی‌توانند رخداد حوادث را در جامعه کنترل کنند، چرا که در یک ناهمسانی (تضاد) کامل زندگی می‌کنند. برای مثال، نسل ۵۷ از طرفی دم از نبودن آزادی سیاسی می‌زدند و از طرف دیگر از دشمنان آزادی که پس ماندگان انقلاب مشروطیت و وابستگان به حوزه‌ی علمیه‌ی فرماسونهای لندن، (آیت‌الله کاشانی‌ها، صدقی‌ها) و مزدوران ستمگر و میهن فروش استوره می‌ساختند و اینگونه ناهمسانیها را نه تنها نمی‌فهمیدند و نمی‌دیدند، بلکه به کینه‌ورزی به کشور و دشمنی با خویشان خود کرده و شیفته‌ی دکترهای دین فروش شده بودند، چرا که مردمان ناآگاه در یک همبودگاه (جامعه) همیشه آماده‌ی پرورش قهرمانان پوشالی هستند بدون اینکه قهرمانان راستین خودشان را بینند.

ملتی که تاریخ را نداند، ناچار به تکرار تاریخ است

در تاریخ از این نمونه‌ها کم نداشته‌ایم، از رستم فرخزاد تا بابک خرم‌دین، تا امیر کبیر، تا رضا شاه بزرگ و ایران پدر شاهنشاه آریامهر، تا دکتر کورش آریامنش و دکتر فریدون فرخزاد و هزاران قهرمان میهن پروری که در زمان زندگی و خدمت به کشور، در میان همین مردمان خرافه پرست دیده نشدند، در حالیکه دکان دین فروشان و شیادان کفن دزد و خودفروختگان حزب توده و همه‌ی فرزندخوانده‌های نا مشروع آنان بین همین اُمت



موالی شده رواج داشت، زیرا در شیوهی آموزش جامعه، روش گرمی داشت یکدیگر و بردباری و شکیبایی در برابر اندیشه‌های دگراندیشان را از فرهنگ ما جدا ساخته و ما را تبدیل به برده‌های توسری خور و ستایشگران قهرمانان پوشالی کرده بودند، تا جاییکه همه چیز را به رنگ سیاه و سپید می‌دیدیم، و رنگ خاکستری برای ما وجود خارجی نداشت، و از این رو است که،

اسطوره‌های پوسیده در اندیشه‌ی ما با واقعیت‌ها یگانه بوده‌اند.

در سی‌وسی سال گذشته دیدیم همان کسانی که استبدادِ دولت شاهنشاهی ایران را دلیلی برای آشوبِ ۵۷ در کشور بیان میکردند، به خوبی با ظلم و استبدادِ رژیم اسلامی همساز و همباز گردیدند و در اوج کشتارها که افسران و ژنرالهای ارتش شاهنشاهی را به سلاح خانه‌ها می‌کشاندند، و هزاران بیگناه دیگر که به جوبه‌های دارآویخته شدند، این روشنفکران اپوزیسیون ساز و طرفداران به اصطلاح حقوق بشر امروزی در خارج از کشور و یاران وفادار و سوگند خورده‌ی امام راحل در آنزمان، هیچ فریادی و اعتراضی برنیاوردند و از هیچ یک از این “روشنفکران اسلام زده” و رهروان آزادی و دموکراسی امروزی بانگ فریادی برنخواست، کسانی که در ویرانی ایران سهمی بزرگ داشته‌اند و اگر وجدانی دارند، باید با شرمندگی تمام از ملت ایران درخواست بخشش کنند و بگویند، که سوگند وفاداری به انقلاب یاد کرده بودند تا یک ملت ستم دیده و بی گناه را قربانی خرافه پرستی و ایدئولوژی پوسیده‌ی وارداتی از کربلا و پرولتاریای مارکس و لنین گردانند، به حقانیتِ شورشِ ۵۷ باور داشته و هنوز هم دارند ولی در حال حاضر با دگرگونی سیمای خویش به آدمک‌های بی هویت تبدیل شده‌اند.



و هنوز هم اسیر هذیاناتِ تبِ انقلابی خود، هر کجا که قافیه تنگ می‌آید، به جفنگ پرداخته و با بیان "استبداد پهلوی" فضای پریشان ذهن کور خود را آرامش می‌دهند و نمی‌دانند،

سستی که بر خود و دیگران روا داشتند بسی دردناک تر و بی‌دمان تر از افسانه‌های خیالی آنها بود.

تا کنون داوری ملت ایران درباره‌ی پادشاهان پهلوی، تنها از دیدگاه سیاسی انجام گرفته، و نادیده گرفتن خدمات اجتماعی و فرهنگی آنان، عادلانه نبوده. ولی هیچ بخشی از زندگی رهبران سیاسی از دیدگاه تاریخ پوشیده نمی‌ماند، زنان ایران که از درخشان‌ترین جلوه‌های رنسانس تاریخ ایران بهره گرفته‌اند، می‌بایست خود بزرگترین نگهبان و پشتیبان این آزادی باشند، چرا که در یک اشتباه بزرگ تاریخی آن ارج و گرانمایگی را که پادشاهان پهلوی به بهای دشمنی با دکانداران دین، برای آنان کسب کرده و آنان را از یک طلسم هزار و چهارصد ساله و خرافات اسلامی رهانیده بودند، نادیده گرفته و با این ناسپاسی از آن فراز سربلندی به نشیب سرافکنندگی فرود آمدند و چنان سرنوشتی را برای خود به ارمغان آوردند که برای همیشه از آن به عنوان یکی از

رویدادهای ناکوار و ناشایست تاریخ ایران یاد خواهد شد.

با سقوط ملت ایران در سال ۵۷ آن ساختار اجتماعی و فرهنگی که برای مدت پنجاه سال پیکره‌ی فرهنگی جامعه‌ی ایران را شکل داده بود، و از همه‌ی کشورهای اسلامی یک سرگردن بالاتر ایستاده بود، فرو ریخت و با از میان رفتن آن، گروه‌های گوناگون اجتماعی هر کدام در تلاش برای یافتن هویت ملی و ساختی از خود، و در جستجوی یافتن تکه پاره‌های از هم گسیخته‌ی فرهنگی گمگشده، هر یک با پیوستن به آرمانی و پیروی از گروهی از همدیگر پراکنده و با هم بیگانه شدند و در ۳۳ سال گذشته بیش از



هفت میلیون ایرانی آواره در خارج از کشور نتوانستند به یک موجودیت مشخص شکل داده و دارای هویتی ثابت شوند، و امروزه دنیاداران، زمینه را برای وارد ساختن آن ضربه‌ی پایانی و متلاشی کردن پیکره‌ی ایران آماده می‌بینند که از پنجاه سال پیش روی آن با برنامه ریزی کار کرده‌اند.

سؤال اینجاست که مام میهن نیاز به فرزندان برای حفظ یکپارچگی خویش و فرازهای پر افتخار فرهنگ نیاکانی دارد.....
پس چرا فرزندان ایران بر نمی‌خیزند؟

به نزدان که کرمان خرد داشتیم، کجا این سرانجام بد داشتیم

دکتر نوشیروان حاتم

بنیاد ایرانبانان

۲۵ خرداد ۲۵۲۱ شاهنشاهی | ۱۴ ژوئن ۲۰۱۲ مسیحی